

به خاطر مروارید

نمایشنامه‌ای برای دختران نوجوان، براساس آیه‌ای از قرآن

وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ
وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا...

و به زنان با ایمان بگو «دیدگان خود را از هر نامحرمی [فرو بندند

و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند

مگر آنچه که [طبعاً] از آن پیداست...

[آیه ۳۱ سوره نور]

شخصیت‌ها

فائزه / منشی، مادر

فاطمه / شاکی، مدیر مدرسه

الهام / دختر قرمزپوش (مروارید)، وکیل مدافع، ناظم،

زکیه / دستیار منشی، پسر ۱، پسر ۲

صحنه / کلاس درس یا جایی مانند آن

اچهار دختر نوجوان -الهام، فاطمه، فائزه و زکیه- درحالی که لباس فرم مدرسه به تن دارند، همراه با موسیقی، وسایلی را به صحنه می‌آورند و سعی می‌کنند فضای یک پارک را بسازند. صحنه‌ی پارک زمانی شکل نهایی به خود می‌گیرد که تصویر واقعی یک پارک روی پرده‌ی انتهای می‌افتد. در تصویر، دختری که سراپا قرمز پوشیده کنار یکی از نمیکت‌های پارک ایستاده است.

با شکل‌گیری فضا، یکی از دخترها -الهام- شال قرمزی را روی سرش می‌اندازد و درحالی که تظاهر به جویدن آدامس می‌کند، اطراف را درانتظار آمدن کسی جستجو می‌کند. الهام -دختر قرمزپوش- نگران به نظر می‌رسد. لحظاتی می‌گذرد. یکی دیگر از دخترها -فاطمه- با احتیاط از پشت درختی سرک می‌کشد و درحالی که رفتار دختر قرمزپوش را زیرنظر دارد، از او فیلم می‌گیرد. دختر به ساعتش نگاه می‌کند و بعد گوشی موبایلش را بیرون آورده و شماره می‌گیرد. در همین اثنا، یکی دیگر از دخترها -زکیه- کلاه پسرانه‌ای روی سرش گذاشته و با فاصله از دختر قرمزپوش می‌ایستد. تلفن دختر پاسخ نمی‌دهد. او سعی می‌کند دوباره شماره بگیرد. پسر یک گام به او نزدیک می‌شود. دختر که متوجه حضور پسر شده به او پشت می‌کند و دوباره شماره می‌گیرد. پسر گام دیگری به او نزدیک می‌شود. دختر، دستپاچه با تلفن صحبت می‌کند.

دختر الو... معلوم هست کجایی؟ یه ساعته اینجا منتظرم. /زیرچشمی پسر را نگاه می‌کند./ داری میای؟...
باشه منتظرم.

تلفن را قطع می‌کند. پسر کاملاً به او نزدیک شده است. دختر قرمزپوش درحالی که همچنان پسر را زیرنظر دارد خود را با موبایلش مشغول می‌کند.

پسر بولوتوسات همینه دیگه نه؟ مروارید؟!

دختر مزاحم نشو آقا!

پسر یه عکس دارم جیگر! ببینی کفّت می‌بره! سِند کنم برات؟

دختر گفتم مزاحم نشو، وگرنه...!

پسر اوکی شد... ببین، ضرر که نداره. شاید بهت فاز داد.

دختر می‌ری یا پلیس خبر کنم؟

پسر چرا اخم می‌کنی، انگری برد! خنده هم بهت میادها!

دختر به سرعت شماره می‌گیرد.

دختر الو... صدوده...؟

پسر *می‌خندد.* ای وای ترسیدم! *تظاهر به شماره‌گیری می‌کند.* الو... صدوبیست و پنج؟ یه نفر اینجا آتیش گرفته!

دختر *باغیض* بی‌شعور...!

به سرعت از سمت مخالف پسر خارج می‌شود. پسر، لحظاتی رفتنش را نگاه می‌کند.

پسر همه‌تون اولش همین‌طورین. *به تماشاگران* ولی می‌گن شاهنامه آخرش خوشه!

از سمت دیگر بیرون می‌رود. فاطمه از پشت درخت بیرون می‌آید. به مسیر رفتن دختر و پسر نگاه کرده و بعد فیلمی را که گرفته مرور می‌کند. هم‌زمان، تصویر روی پرده‌ی انتهای صحنه جان می‌گیرد و تصویر واقعی صحنه‌ای که اجرا شد، روی پرده دیده می‌شود. دخترها یک به یک داخل شده و تصویر روی پرده را نگاه می‌کنند. الهام، کلید کنترل را زده و تصویر را نگه می‌دارد.

الهام اینا دلیل نمی‌شه که درموردش فکرهای بد بکنیم.

فاطمه فکر چیه؟ فیلمی که دیدی مستند بود.

الهام ولی از کجا معلوم اون منتظر دوست پسرش بوده؟

بقیه وای...!

فاطمه آخه آدم توی پارک، با این سرو وضع، با باباش که قرار نمی‌ذاره! *به تماشاگران* می‌ذاره؟

- فائزه پس با کی قرار می‌ذاره؟
- فاطمه معلومه، با دوست پسرش!
- فائزه و زکیه وای...!
- الهام اگه دلیلی واسه حرفاتون نداشته باشین، چیزایی که می‌گین تهمته! / به تماشاگران/ غیر از اینه؟
- فاطمه دلیل دارم، باقلوا!
- الهام باقلوا؟!!
- فاطمه منظورم دلیل درست و حسابیه. محکمه پسند.
- الهام کو کجاست؟
- فاطمه /به دوربینش/ اشاره می‌کند. / اینجاس.
- الهام دلیلت رو، رو کن.
- فاطمه بذار محکمه تشکیل بشه، منم دلیم رو می‌آرم.
- الهام فرض کن اینجا محکمه‌اس. /به فائزه/ شروع دادرسی رو اعلام کن.
- فائزه شروع دادرسی رو اعلام می‌کنم. متهم به جایگاه احضار می‌شه... متهم؟
- زکیه غایبه.
- فائزه یعنی چی؟
- زکیه چند وقته مدرسه نمی‌یاد.
- فائزه نام و نام خانوادگی؟
- زکیه من زکیه هستم.
- فائزه اسم خودت رو نگفتم. نام متهم؟
- الهام اعتراض دارم.
- فائزه چرا؟
- الهام بهتره اسمش رو نگیم. چون هنوز جرمش ثابت نشده.
- فائزه موافقم. پس بهش چی بگیم؟
- فاطمه بهش می‌گیم... بوق!
- فائزه مخالفم. اسم مسخره‌ایه.

فاطمه چرا؟

فائزه در شأن این محکمه نیست.

زکيه بهش بگيم يارو؟

فائزه يه كم مردونه اس.

الهام طرف چطوره؟

فاطمه كدوم طرف؟

الهام چه فرقی می‌کنه؟ این طرف یا اون طرف.

فائزه خوب نیست.

فاطمه گلابی!

فائزه خیلی ضایع اس.

فاطمه لابد در شأن محکمه نیست؟

فائزه بله نیست.

فاطمه ببینم تو چیکاره‌ی این محکمه‌ای؟

فائزه من؟... خب... خودت چیکاره‌ای؟

فاطمه من شاکی ام.

فائزه از دست کی؟

فاطمه همین خانم... بوق... یارو... طرف... گلابی...

الهام اعتراض دارم.

فائزه چرا؟

الهام ایشون، / اشاره به فاطمه / دارن به متهم توهین می‌کنن.

فاطمه ببخشید خانم وکیل مدافع. مِه بود ندیدم تون!

فائزه اعتراض وارده.

فاطمه / به فائزه / شما نگفتی کی هستی؟

فائزه بالاخره دادگاه یه رئیس می‌خواد دیگه.

زکيه اعتراض دارم.

فائزه چرا؟

زکيه چرا تو رئيس باشی؟

فائزه خب تو رئيس باش. چه فرقی می‌کنه؟

الهام نمی‌شه. رئيس دادگاه نباید از بين ما باشه.

فائزه چرا؟

الهام چون اون همکلاسی ماست. باهاش دوستيم. قاضی باید بی طرف باشه.

فاطمه خب با این حساب، توی این محکمه یه چیزی کمه.

بقیه چی؟

فاطمه قاضی.

زکيه اتفاقن زیاده؟

بقیه چی؟

زکيه قاضی.

بقیه کو؟ کجاس؟

زکيه /به تماشاگران اشاره می‌کند./ اینا می‌شن قاضی.

الهام بد هم نیست. /به تماشاگران/ ما نظرمون رو می‌گیم. شما قضاوت کنین. موافقین؟

تماشاگران ...

فائزه خیلی خب. پس من می‌شم منشی جلسه.

زکيه منم دستیار منشی.

الهام منم که شدم وکیل مدافع.

فاطمه شاکی هم که منم!

فائزه خب خانم شاکی، /خطاب به فاطمه/ شما گفتین دلایل محکمه‌پسند دارین که متهم، خانم...

الهام مروارید.

فاطمه چرا مروارید؟

الهام بهتر از گلابی و بوق نیست؟

فاطمه چرا، ولی...

الهام اسم بولوتوس اش همین بود دیگه، نه؟

فاطمه آهان، از اون لحاظ؟

فائزه شما / به فاطمه / چه دلیل داری که می‌گی مروارید، با یه پسر غریبه ارتباط داره؟

فاطمه من نمی‌گم، سند دارم. / به دوربینش / اشاره می‌کند. /

فائزه همین فیلمی که الان دیدم؟

فاطمه نه، یه سند محکم‌تر!

زکیه سندت رو ارائه بده.

فاطمه باید کمک کنین نشونش بدیم.

بقیه آماده‌ایم.

بچه‌ها سعی می‌کنند با جابه‌جایی وسایل، فضای متفاوتی از پارک را بسازند. تصویر روی پرده، نمای دیگری از پارک را نشان می‌دهد. دختر قرمزپوش در حال گفتگو با یک پسر جوان است. با شکل‌گیری فضا، الهام باردیگر شال قرمز را روی سرش انداخته و جای مروارید در صحنه می‌ایستد. زکیه نیز نقش پسر ۲ را بازی می‌کند. /

مروارید دیر کردی.

پسر ۲ قرارمون جای دیگه بود.

مروارید مجبور شدم جام رو عوض کنم.

پسر ۲ چرا؟

مروارید یه پسری سریش شده بود بهم، ول نمی‌کرد.

پسر ۲ کی؟

مروارید بی‌خیال، مهم نیست. چه خبر؟

پسر ۲ یه چیزی برات آوردم.

مروارید چی؟

پسر ۲ حدس بزن؟

مروارید توی جیب جا می‌شه؟

پسر ۲ آره، از کجا فهمیدی؟

مروارید خب توی دست که نیست. حتمن گذاشتی توی جیبیت دیگه!

پسر ۲ خب حالا بگو چیه؟

مروارید سوئیچ ماشین بابات؟

پسر ۲ از کجا فهمیدی؟

مروارید از صورت.

پسر ۲ صورتم؟ مگه صورتم چشه؟

مروارید قرمز شده.

پسر ۲ واقعن؟ خب این چه ربطی داره؟

مروارید آخه هروقت سوئیچ بابات رو می دزدی، صورتت قرمز می شه.

پسر ۲ واقعن؟

مروارید واقعن!

پسر ۲ ولی نه. یه چیز دیگه برات آوردم.

مروارید چی؟

پسر ۲ همونی که می خواستی!

مروارید ...؟!

/پسر ۲، سی دی از جیبش بیرون می آورد و درحالی که آن را کنار گوشش گرفته، وانمود می کند دارد آهنگی را می شنود و شروع می کند با ریتم آهنگ حرکت کردن و با دهانش صدا درآوردن.]

مروارید واقعن؟

پسر ۲ واقعن!

/پسر به حرکاتش ادامه می دهد. رفته رفته، مروارید هم با او همراه می شود. فائزه ناگهان با مشت روی میز مقابلش می کوبد.]

فائزه /با تحکم به فاطمه اشاره می کند.] پاز... پاز...!

فاطمه چی؟

فائزه قطعش کن!

/فاطمه دوربین را قطع می کند. هم زمان، تصویر پس زمینه قطع می شود. زکیه و الهام - پسر ۲ و مروارید - هم متوقف می شوند.]

فائزه /به زکیه و الهام/ واقعن خجالت داره!

زکیه به ما چه. ما هرچی توی فیلم ایشون /اشاره به فاطمه/ بود رو نشون دادیم.

الهام راست می‌گه. ما چه تقصیری داریم. مقصر ایشون /اشاره به فاطمه/ هستن. که همچین فیلم‌های مبتذلی رو پخش می‌کنن.

فاطمه من چه تقصیری دارم. خودتون بهم گفتین سند ارائه کن. اینم سند.

فائزه تو مطمئنی اون خود... مروارید بود؟

فاطمه شما که تصویرش رو دیدین. مگه شک دارین؟

فائزه شک نداریم، ولی می‌خوایم مطمئن بشیم.

فاطمه اگه می‌خواین یه بار دیگه پخشش کنم؟!

فائزه نه نه نه! کافیه.

الهام من اعتراض دارم، این دلیل کافی نیست.

زکیه اعتراض وارد نیست. به نظر من دلیل کافیه. اون خود... مروارید بود.

الهام مروارید رو نمی‌گم. از کجا معلوم اون پسره واقعن یه غریبه باشه؟

فاطمه پس کی می‌تونه باشه؟

الهام شاید داداشش باشه. تو که داداشش رو ندیدی، دیدی؟ /رو به فائزه و زکیه/ شما داداشش رو دیدین؟

فائزه نه من ندیدم. اعتراضت وارده.

زکیه منم ندیدم. اعتراضت وارده.

فاطمه اصلنم وارد نیست. آخه آدم با داداشش توی پارک قرار می‌ذاره؟

فائزه راست می‌گه. /به الهام/ اعتراضت وارد نیست.

زکیه به نظر منم وارد نیست.

الهام شاید فامیل شون باشه. پسر خاله‌ای، پسر عمویی چیزی.

فائزه بعید نیست. /به الهام/ اعتراضت وارده.

زکیه منم فکر می‌کنم وارده.

فاطمه ای بابا بس کنین دیگه، هی وارده وارد نیست.

الهام ببین خانم شاکی، کم آوردی شاکی شدی‌ها!

- فاطمه من شاکی نشدم. فقط می‌گم موضوع رو ساده نگیرین.
- زکیه بالاخره تو شاکی هستی یا نه؟
- فاطمه بله من شاکی هستم. هم به خاطر کارای اون دختره، هم به خاطر بی‌خیالی شما.
- فائزه ما بی‌خیال نیستیم.
- فاطمه پس چرا موضوع به این مهمی رو جدی نمی‌گیرین؟
- فائزه ما توی کارمون جدی هستیم. /رو به بقیه/ نیستیم؟
- الهام و زکیه بله جدی هستیم.
- فاطمه من حرف دیگه‌ای ندارم.
- فائزه /رو به الهام/ شما خانم وکیل مدافع، آیا حرفی برای دفاع از متهم دارین؟
- الهام نه. فقط می‌خوام بگم، قرار گذاشتن یه دختر توی پارک، دلیل بر مجرم بودن اون نیست.
- فاطمه اعتراض دارم. اون دختر دوست ماست.
- الهام چه فرقی می‌کنه؟
- فاطمه ما نمی‌تونیم نسبت به دوستمون بی‌تفاوت باشیم. /به فائزه و زکیه/ می‌تونیم؟
- فائزه نه نمی‌تونیم بی‌تفاوت باشیم. اعتراض وارده.
- زکیه به نظر منم اعتراض وارده. ما نمی‌تونیم بی‌تفاوت باشیم. اصلن!
- الهام ولی حق هم نداریم توی مسائل خصوصی دیگران دخالت کنیم. /به فائزه و زکیه/ حق داریم؟
- فائزه نه حق نداریم دخالت کنیم. اعتراض وارد نیست.
- زکیه به نظر منم اعتراض وارد نیست. ما حق نداریم دخالت کنیم. اصلن به ما چه؟
- فاطمه یعنی به نظر شما /به فائزه و زکیه/ رفتاری که... مروارید با اون پسره توی پارک داشت خصوصی بود؟
- فائزه نه اصلن خصوصی نبود. اعتراض وارده.
- زکیه به نظر منم اعتراض وارده. اصلن خصوصی نبود. بلکه خیلی هم عمومی بود.
- الهام من حرف دیگه‌ای ندارم.
- فائزه بسیار خب. باتوجه به شواهد و مدارک، ما به این نتیجه رسیدیم که دوست همکلاس‌مون خانم... مروارید، به دلیل قرارهای مشکوک با یک پسر ناشناس، محکوم...
- الهام اعتراض دارم. اون پسره برای ما ناشناسه ولی برای اون حتمن آشناست.

فاطمه اعتراض وارد نیست.

الهام چرا؟

فاطمه نمی‌دونم چرا، ولی وارد نیست.

الهام اصلن تو چیکاره‌ای که می‌گی اعتراض وارده یا وارد نیست؟

زکيه حق با خانم وکیل. /به فاطمه/ شما حق نداری که بگی اعتراض وارده یا وارد نیست.

الهام /به زکيه/ پس اعتراض من وارده دیگه، بله؟

زکيه کدوم اعتراض؟

الهام همین که گفتم

زکيه اون کیه؟

الهام ای بابا. همون مروارید دیگه.

زکيه من یه کم گیج شدم. دوباره اعتراض کن ببینم منظورت چیه؟

الهام اعتراض من این بود که، اون پسر برای ما ناشناسه ولی برای مروارید حتمن آشناست.

زکيه خب؟

الهام خب این دلیل نمی‌شه که مروارید به خاطر قرار با یه پسری که ما نمی‌شناسیمش محکوم بشه.

زکيه به نظر من حق با خانم وکیل.

فاطمه اصلن اون پسر رو بی‌خیال شین. شما قبول دارین دوست ما مروارید، توی دردسر افتاده یا نه؟

الهام کدوم دردسر؟

فاطمه همین که یه مدته درست مدرسه نمی‌یاد. درسش بد شده. رفتارهایش عوض شده. اصلن انگار شده

یه آدم دیگه. من واقعن براش نگرانم.

الهام خب از کجا معلوم دلیلش ارتباط با اون پسر باشه؟

فاطمه خب چه دلیل دیگه‌ای می‌تونه داشته باشه؟ ما چندساله اون رو می‌شناسیم؟

زکيه سه، چهارسالی می‌شه.

فاطمه غیراز اینه که مروارید همیشه یکی از بهترین شاگردای این مدرسه بوده؟

فائزه درسته. واقعن همینطوره.

فاطمه خب ما نباید بدونیم چی شده که اون اینطور بهم ریخته؟

زکيه به نظر من حق با خانم شاکیه.

فاطمه اصلن این شاکی و متهم رو بذارین کنار، بیاین یه فکر درست و حسابی بکنیم.

فائزه تو پیشنهاد خاصی داری؟

فاطمه راستش من یه فیلمی تهیه کردم که...

فائزه نه تو رو خدا. دیگه حرف فیلم رو نزن.

فاطمه نه این از اون فیلم‌هایی که فکر می‌کنین نیست که.

فائزه باشه. بذار ببینیم غیر فیلم کار دیگه‌ای می‌شه کرد یا نه؟

زکیه نظر من اینکه که بریم موضوع رو به خانم ناظم بگیم.

الهام اصلن حرفش هم نزن.

زکیه چرا؟ بالاخره خانم ناظم هم تجربه‌اش از ما بیشتره هم...

الهام هم آدم شکاکیه، هم اعصابش خورده، هم می‌زنه دختره رو داغون می‌کنه.

فائزه درسته. پیشنهاد خوبی نیست.

زکیه خب یه جووری بهش می‌گیم که عصبی نشه.

فائزه چجووری؟

زکیه این جووری نمی‌شه. باید نشونش بدیم.

الهام نشون بدیم؟

زکیه آره. مثلاً اینجا دفتر مدرسه‌اس. /به الهام/ تو هم خانم ناظم.

/بچه‌ها با جابه‌جایی وسایل، فضای دفتر مدرسه را می‌سازند. الهام به‌جای ناظم پشت میز می‌نشیند و درحالی‌که به مونیتور خیره است، با میکروفن صحبت می‌کند./

ناظم آهای تیموری! آب‌ها رو حروم نکن. ببند اون شیر لامصب رو... ببینم غلامی! تو مگه خودت تغذیه نیاوردی که از این و اون گدایی می‌کنی؟ خجالت داره واقعن!... بچه‌های کلاس دوم ب، به دوربین شکلک در نیارین وگرنه از نمره انضباط همه‌تون کم می‌کنم ها...

/بچه‌ها با احتیاط وارد شده و مقابل ناظم به صف می‌ایستند./

ناظم /به بچه‌ها/ اتفاقی افتاده؟... /رو به مانیتور/ هوشنگیان، کاری نکن بگم فردا با مادرت بیایی‌ها!

زکیه خانم اجازه... چیزه...

ناظم /به زکیه/ چیه؟ باز کسی خرابکاری کرده؟ /رو به مانیتور/ دست از خرابکاری بردار رضایی. این دفعه‌ی هزارمه.

فائزه خانم اجازه... یکی از بچه‌ها...

ناظم [به فائزه] یکی از بچه‌ها چی...؟ شیشه‌ی جایی رو شکسته؟ [رو به مانیتور] به اون شیشه تکیه ندین. می‌شکنه‌ها!

فاطمه خانم اجازه... چطور بگیریم...

ناظم [به فاطمه] کسی روی دیوار خط کشیده؟ [رو به مانیتور] اون دیوار رو خط خطی نکن مثقالی! فکر می‌کنی نمی‌بینمت؟

فائزه خانم اجازه... شاید براتون عجیب باشه ولی...

ناظم [به فائزه] اصلن عجیب نیست. حتمن یکی میزهای کلاس رو جویده آره؟ [به مانیتور] از زیر میز بیا بیرون نجاریان، اونجا که جای خواب نیست!

فاطمه خانم اجازه...

ناظم [به بچه‌ها] خب حرف بزنین دیگه، هی مین می‌کنین. [به مانیتور] به شما نبودم. شما ساکت لطفن.

زکیه خانم اجازه... یکی از بچه‌ها با یه پسر...

ناظم [به زکیه] یه پسر...؟ کو کجاست...؟ [خیره به مانیتور] همه‌ی دانش‌آموزان سریع برگردن به کلاس‌هاشون. سریع... [به زکیه] کو اون پسر؟ نشونش بده ببینم. [خیره به مانیتور] زود باشین. سریع‌تر. برین توی کلاس، درها رو هم محکم ببندین. هیچ‌کس هم بیرون نیاد تا من بگم. [با تحکم به زکیه] نگفتی پسر کجاست. زود باش حرف بزنی!

زکیه خانم اجازه... اون که این‌جا نیست.

ناظم پس کجاست؟

فاطمه خانم اجازه... توی پارک.

ناظم توی پارک؟ من رو مسخره کردین؟ خب این چه ربطی به مدرسه من داره؟

فائزه خانم اجازه... ربطش اینه که یکی از بچه‌های این مدرسه با یه پسر توی پارک...

ناظم بله بله؟ چشمم روشن! خب اون کیه؟

زکیه خانم اجازه... ما متأسفانه پسر رو نمی‌شناسیم.

ناظم منظورم پسر نیست. اون دختره کیه؟

فاطمه خانم اجازه... می‌شه بگیریم می‌خواهین چیکارش کنین؟

ناظم نمی‌دونم. ولی احتمالاً پدرش رو درمیارم!

فائزه خانم اجازه... چطوری پدرش رو در میارین؟
 ناظم هیچی، احتمالاً زنگ می‌زنم پدرش بیاد مدرسه.
 زکیه خانم اجازه... بعد چیکارش می‌کنین؟
 ناظم احتمالاً پرونده‌اش رو می‌ذارم زیر بغلش و می‌اندازمش بیرون.
 فاطمه خانم اجازه... اینطوری که خیلی بده!
 ناظم چاره دیگه‌ای نیست. اینجور بچه‌ها مثل ویروس می‌مونن. اگه اخراج نشن، بقیه رو هم آلوده می‌کنن.
 فائزه خانم اجازه... حالا نمی‌شه یه جور دیگه...
 ناظم هیچ راه دیگه‌ای نیست. فقط اخراج... خب، حالا بگین اون کیه؟
 فائزه خانم اجازه... متأسفانه ما نمی‌تونیم اسمش رو بگیم... [به بچه‌ها] بریم.
/از دفتر مدرسه خارج می‌شود. بقیه بچه‌ها هم به دنبالش خارج می‌شوند./
 ناظم صبر کنین ببینم. اگه اسمش رو نگین شما رو هم اخراج می‌کنم. [رو به مانیتور] فاطمه و زکیه و فائزه هرچه زودتر به دفتر مراجعه کنن وگرنه...
 فائزه [به الهام] خیلی خب خانم ناظم، کافیه.
 الهام [از نقش خارج می‌شود. رو به زکیه] دیدی که زکیه خانم، این اصلن راه حل درستی نبود.
 زکیه ولی همه‌ی خانم‌ها که اینطوری نیستن.
 فائزه درسته. مثلاً خانم مدیر خیلی مهربون و خوش اخلاقه.
 زکیه آفرین. چرا به خانم مدیر نگیم؟
 فاطمه باشه می‌ریم می‌گیم. ولی من فکر نمی‌کنم فایده‌ای داشته باشه.
 زکیه بذار نشون بدیم معلوم می‌شه. [به فاطمه] خودت بشو خانم مدیر.
 فاطمه حرفی نیست. من مدیر.

/فاطمه به جای مدیر پشت میز می‌نشیند و شروع می‌کند با تلفن صحبت کردن./

مدیر بله جناب رئیس. مدرسه‌ی من یکی از بهترین مدارس ناحیه‌اس و بچه‌های مدرسه من از بهترین دخترهای ناحیه و حتی شهر هستن. دخترهای مدرسه‌ی من الگوی دخترهای دیگه هستن... باور نمی‌کنین؟ یه توک پا تشریف بیارین اینجا و خودتون از نزدیک اون‌ها رو ببینین...

بچه‌ها با احتیاط وارد شده و مقابل مدیر به صف می‌ایستند.

- مدیر [به بچه‌ها] اتفاقی افتاده؟... [به تلفن] نه جناب با شما نبودم... می‌فرمودین...
- زکيه خانم اجازه... چیزه...
- مدیر [به زکيه] چی شده؟ حرف بزن عزیزم... [به تلفن] نه جناب با شما نبودم... می‌فرمودین...
- فائزه خانم اجازه... یکی از بچه‌ها...
- مدیر [به فائزه] یکی از بچه‌ها چی شده گلم...؟ [به تلفن] نه جناب با شما نبودم... می‌فرمودین...
- الهام خانم اجازه... چطور بگیم...
- مدیر [به الهام] حتمن یکی از بچه‌ها توی المپیاد اول شده؟ [به تلفن] می‌شنوین جناب، عرض نکردم؟
- فائزه خانم اجازه... شاید براتون عجیب باشه ولی...
- مدیر [به فائزه] اصلن عجیب نیست. من می‌دونم که تک تک بچه‌های این مدرسه نمونه هستن... [به تلفن] می‌شنوین جناب؟ عرض نکردم؟
- زکيه خانم اجازه...
- مدیر [به بچه‌ها] راحت باشین بچه‌ها. حرف‌تون رو بزنین. [به تلفن] می‌شنوین جناب؟ فقط گوش بدین ببینین بچه‌ها چی می‌گن.
- زکيه خانم اجازه... یکی از بچه‌ها با یه پسر...
- مدیر [به زکيه] یه پسر؟... آه چه جالب... [به تلفن] خب جناب، اگه اجازه بدین من بعداً باهاتون تماس می‌گیرم... [به زکيه] خب اون کجاست؟ همون آقا پسر نازنازی؟ نشونش بده ببینم.
- زکيه خانم اجازه... اون که این‌جا نیست.
- مدیر پس کجاست؟
- الهام خانم اجازه... توی پارک.
- مدیر توی پارک؟ عجب، من فکر این‌جا توی مدرسه‌اس!
- فائزه خانم اجازه... یعنی براتون مهم نیست که یکی از بچه‌های این مدرسه با یه پسر توی پارک...
- مدیر نه چه اهمیتی داره عزیزم؟ مسائل بیرون از مدرسه که به ما مربوط نمی‌شه.
- زکيه خانم اجازه... یعنی شما حتی نمی‌خوانین اسم اون دختر رو بدونین؟
- مدیر نه. واسه چی باید بدونم، گلم؟
- الهام خانم اجازه... یعنی براتون مهم نیست که اون الان یه مدته که درست نمی‌یاد مدرسه. نمره‌هاش

بد شده و...

مدیر واقعاً این احساس مسئولین شما برام جالبه، ولی این رو بدونین که اون خودش ضرر می‌کنه.

زکیه خانم اجازه... ولی اینجور بچه‌ها مثل ویروس می‌مونن. ممکنه بقیه رو هم آلوده کنن.

مدیر چه تشبیه جالبی! ولی نگران نباشین، شما فکر می‌کنین اگه یه قطره مرکب رو توی دریا بریزین، به حال اون تأثیری داره؟ اون دختر هرچقدر هم که بد باشه، توی دریای دانش‌آموزای خوب من گم می‌شه. مطمئن باشین.

فائزه خانم اجازه... حالا نمی‌شه یه تذکری چیزی...

مدیر فکر خوبیه گلم. شاید یه روز صداش کنم دفتر و بهش خیلی سربسته تذکر بدم. آره احتمالاً این کار رو می‌کنم. شما هم زودتر برین به درس و کلاس تون برسین. آفرین عزیزان گل من.

/بچه‌ها، سرخورده و ناامید بیرون می‌آیند./

فاطمه [از نقش خارج می‌شود. رو به زکیه] دیدی زکیه خانم؟ گفتم که فایده‌ای نداره.

زکیه تو هم دیگه زیادی غلو کردی. خانم مدیر دیگه این طور یام نیست.

فاطمه درسته. ولی قبول کن راه حل بهتری هم هست.

زکیه مثلاً چه راه حلی؟

فاطمه اگه یه نگاهی به این فیلم بندازین...

الهام ای بابا. بازم که تو حرف از فیلم زدی.

فائزه نه تو رو خدا، فیلم رو بی‌خیال شو.

فاطمه خب شما نظر بهتری دارین؟

الهام من مطمئن هستم راه حل بهتری می‌تونه وجود داشته باشه.

زکیه حتی بهتر از گفتن به مدیر مدرسه؟

الهام بله. به نظرم قبل از مسئولین مدرسه، این پدر و مادر هستن که باید از وضعیت فرزندشون مطلع بشن.

فائزه یعنی بریم به پدر و مادرش بگیم؟

الهام درسته. البته ترجیحاً به مادرش بگیم بهتره.

زکیه چرا؟

الهام آخه پدرها رو که می‌شناسین. اون‌ها معمولاً زود عصبانی می‌شن و ممکنه بلایی سر بچه‌شون

بیارن.

فاطمه به نظر من که این راه حل خیلی خطرناکه.

الهام چطور؟

فاطمه خودتون رو بذارین جای یه مادر. اگه بیان بگن دخترتون رو با یه پسر دیدیم چه حالی می‌شین؟

الهام خب ما باید موضوع رو کاملاً غیرمستقیم و در لفافه بگیم.

فاطمه چطوری؟

الهام گفتنی نیست. باید نشون بدیم.

زکیه خیلی خب می‌ریم در خونه‌شون. کی می‌شه مادر؟

فائزه من.

الهام باشه شروع کنین.

*بچه‌ها با جابه‌جایی وسایل، فضای خانه را می‌سازند. فائزه به جای مادر مشغول بختن غذا می‌شود.
بچه‌ها در می‌زنند.*

مادر کیه؟

بچه‌ها ماییم.

مادر شما؟

بچه‌ها ما دوست‌های دخترتون هستیم.

مادر. در خانه را باز می‌کند. بچه‌ها داخل می‌شوند.

مادر به‌به خوش اومدین. چه عجب این طرف‌ها؟

فاطمه ببخشین که مزاحم‌تون شدیم. مروارید هستن؟

مادر نه. بچه‌ام رفته کلاس فوق برنامه. راستی مگه شما فوق برنامه نداشتین؟

الهام نه ما نداشتیم.

مادر عجیبه! مگه شما باهم هم‌کلاس نیستین؟

بچه‌ها بله هم‌کلاسیم.

مادر پس چطور شما کلاس نداشتین؟

زکیه اتفاقاً ما برای همین اومدیم. شما مطمئن هستین که دخترتون رفته کلاس؟

مادر آره خب. چطور مگه؟
 زکيه آخه اون مدرسه هم درست و حسابی نمی‌یاد، چه برسه به کلاس فوق برنامه.
 مادر یعنی چی؟ مدرسه نمی‌یاد؟ ولی من خودم هرروز صبح راهیش می‌کنم.
 فاطمه مطمئن هستین؟
 مادر معلومه. تازه براش لقمه هم می‌ذارم.
 الهام لقمه؟
 مادر همون ساندویچ دیگه.
 زکيه چندتا؟
 مادر یعنی چی چندتا؟
 زکيه همون ساندویچ دیگه؟
 مادر گاهی یه دونه. گاهی هم دوتا.
 بچه‌ها دوتا؟
 مادر آره خب. مگه چیه؟
 فاطمه پس یعنی شما از موضوع خبر دارین؟
 مادر کدوم موضوع؟
 فاطمه از موضوع ساندویچ دوم؟
 مادر متوجه نمی‌شم.
 الهام منظور فاطمه اینه که شما می‌دونین اون ساندویچ دوم رو به کی می‌ده؟
 مادر معلومه، به دوستش.
 بچه‌ها دوستش؟!
 زکيه شما دوستش رو می‌شناسین؟
 مادر مگه شما نمی‌شناسین؟
 الهام ما؟ چرا. ولی می‌خواستیم ببینیم شما کاملاً اون رو می‌شناسین یا نه؟
 مادر من کاملاً نمی‌شناسمش. ولی می‌دونم که بغل دستش می‌شین.
 بچه‌ها بغل دستش؟ کجا؟

مادر یعنی چی کجا؟

فاطمه یعنی کجا بغل دستش می‌شینه؟

مادر خب معلومه، توی مدرسه.

الهام ولی اون که تا حالا به من لقمه‌ای نداده!

مادر خب شاید داده به اون یکی دوستش.

الهام کدوم یکی؟

مادر بغل دستی اون‌وری.

فاطمه ولی اون تا حالا به من هم لقمه‌ای نداده!

مادر عجب! خب شاید داده به دوست‌های دیگه‌اش. دوستی که اونطرف‌تر می‌شینه. یا دوست پشت

سریش، یا جلویی‌اش. خلاصه یکی از هم‌کلاسی‌هایش دیگه، چه می‌دونم.

زکیه شایدم داده باشه به دوستی که توی پارک بغل دستش می‌شینه.

مادر توی پارک؟

بچه‌ها بله.

مادر آره خب، شاید بعضی وقت‌ها که خسته می‌شن. پارک هم می‌رن.

فاطمه ولی اون دوستی که ما می‌گیم، اصلاً نمی‌تونه بیاد توی مدرسه.

مادر چرا آخه؟

زکیه چون... چون پسرا رو که توی مدرسه راه نمی‌دن.

مادر راه نمی‌دن؟ آره خب، پسر بچه‌ها که نباید برن مدرسه، باید برن مهدکودک.

الهام نه. منظور ما پسر اون اندازه‌ای نیست. [با دست نشان می‌دهد.] پسر این اندازه‌ای رو می‌گیم. [با

دست نشان می‌دهد.]

مادر یعنی چی؟

فاطمه منظور الهام یه پسر واقعی‌یه.

مادر واقعی؟

زکیه پسری که ریش و سبیل داره! [با دست نشان می‌دهد.] البته این پسری که ما می‌گیم، ریش و

سبیل نداره‌ها. یعنی ریش و سبیل‌اش رو زده...

[مادر ناگهان جیغ کوتاهی می‌کشد و از حال می‌رود.]

الهام چی شد؟

فاطمه هیچی. تا فهمید دخترش دوست پسر داره غش کرد.

زکیه [به الهام] دیدی؟ همین رو می خواستی؟

فاطمه من که گفتم این پیشنهاد خوبی نیست. دیدین کم مونده بود جون مادرش رو به خطر بیوفته!

الهام همه اش تقصیر شماست. آخه همچین خبر مهمی رو این طوری می دن؟

زکیه مثل این که خودتم اونجا بودی ها!

الهام ولی این تو بودی که به ریش و سبیل اشاره کردی؟

زکیه خب جور دیگه نمی تونستم بگم، چیکار باید می کردیم؟

فائزه [از نقش خارج می شود]. البته یه چیز دیگه هم هست. ما که مادر اون رو ندیدیم. از کجا معلوم همچین اخلاقی داشته باشه؟

فاطمه یعنی چی؟

الهام درسته. یعنی ممکنه دل و جرأتش بیشتر از این ها باشه.

فائزه درسته.

زکیه می شه نشونش بدین؟

فائزه معلومه. من دوباره می شم مادر. البته یه مادر متفاوت.

/فائزه، بار دیگر در نقش مادر شروع به آشپزی می کند. بچه ها در می زنند./

مادر کیه؟

بچه ها ماییم.

مادر شما؟

بچه ها ما دوست های دخترتون هستیم.

/مادر. در خانه را باز می کند. بچه ها داخل می شوند./

مادر به به خوش اومدین. چه عجب این طرف ها؟

فاطمه بیخشین که مزاحم تون شدیم. مروارید هستن؟

مادر نه. با دوستش رفته پارک.

بچه ها پارک؟

مادر البته به من گفت که می‌ره کلاس فوق برنامه. ولی من می‌دونم که رفته پارک.

الهام ببخشین با کدوم دوستش رفته؟

مادر مگه فرقی هم می‌کنه؟

زکیه یعنی منظور الهام اینه که شما دوستش رو می‌شناسین؟

مادر نه. ولی می‌دونم که خیلی باهم دوستن.

فاطمه از کجا می‌دونین؟

مادر چون هرروز می‌گه

الهام لقمه؟

مادر همون ساندویچ دیگه.

زکیه یعنی شما هرروز دوتا براش می‌ذارین؟

مادر دوتا چی؟

زکیه همون ساندویچ دیگه؟

مادر گاهی یه دونه. گاهی هم دوتا.

فاطمه پس یعنی شما از موضوع خبر دارین؟

مادر کدوم موضوع؟

فاطمه از موضوع ساندویچ دوم؟

مادر یعنی چی؟

الهام منظور فاطمه اینه که شما می‌دونین اون ساندویچ دوم رو به کی می‌ده؟

مادر گفتم که، به دوستش.

زکیه یعنی همون که بغل دستش می‌شینه دیگه، نه؟

مادر آره خب، گاهی هم بغل دستش می‌شینه.

فاطمه اون وقت براتون مهم نیست کجا؟

مادر یعنی چی کجا؟

فاطمه یعنی کجا بغل دستش می‌شینه؟

مادر گفتم دیگه، توی پارک.

زکيه پس یعنی توی مدرسه بغل دستش نمی‌شینه؟

مادر کی؟

زکيه همون دوستش.

مادر نه دیگه.

بچه‌ها چرا؟

مادر چون اصلاً نمی‌تونه بیاد توی مدرسه.

بچه‌ها چرا آخه؟

مادر چون پسرا رو که توی مدرسه راه نمی‌دن.

بچه‌ها راه نمی‌دن؟

فاطمه آره خب، پسر بچه‌ها که نباید برن مدرسه، باید برن مهدکودک.

مادر نه. منظور من پسر اون اندازه‌ای نیست. [با دست نشان می‌دهد.] پسر این اندازه‌ای رو می‌گم. [با دست نشان می‌دهد.]

بچه‌ها یعنی چی؟

مادر منظورم یه پسر واقعی‌یه.

بچه‌ها واقعی؟

مادر پسری که ریش و سبیل داره! [با دست نشان می‌دهد.] البته این پسری که من می‌گم، ریش و سبیل نداره‌ها. یعنی ریش و سبیلش رو زده...

[بچه‌ها ناگهان جیغ کوتاهی می‌کشند و از حال می‌روند.]

مادر چی شد؟!

الهام چی می‌خواستی بشه؟ آخه به تو هم می‌گن مادر؟

فاطمه آخه مادرم انقدر بی‌تفاوت می‌شه؟

زکيه واقعن قباحت داره!

مادر یعنی چی قباحت داره؟ اصلاً به شما چه ربطی داره که توی زندگی دیگران دخالت می‌کنین؟ خوبه من الآن زنگ بزnm به خانواده‌هاتون و ازتون شکایت کنم؟

الهام نه تو رو خدا. من اشتباه کردم. خواهش می‌کنم پای خانواده‌ام رو وسط نکشین.

زکيه [به الهام] بفرما. اینم راه حل شما.

فاطمه نگفتم بی خیال این پیشنهاد بشیم.

زکيه پس چیکار باید بکنیم؟ هان؟

فاطمه اگه راضی می شدین یه نگاهی به این فیلم بندازین...

الهام ای بابا. تو دست بردار نیستی ها!

فاطمه خب به من چه؟ خودتون که دیدین، هیچ کدوم از این پیشنهادها جواب نداد.

فائزه من یه راه حل خوب دارم.

بچه ها چی؟

فائزه بریم سراغ اصل مطلب.

بچه ها اصل مطلب؟

فائزه آره. می ریم سراغ پسر و می گیم دست از سر دوستمون برداره. تمام.

فاطمه لابد اون هم خیلی راحت می گه باشه و راهش رو می کشه و می ره؟!

فائزه مگه جرأت داره نره؟ آبروش رو می بریم.

فاطمه ببینیم و تعریف کنیم.

فائزه ببینیم.

بچه ها بار دیگر فضای پارک را می سازند. زکيه، اینبار هم در نقش پسر ۲ هدفونی در گوشش می گذارد و شروع می کند همراه موسیقی حرکت کردن. بچه ها آرام به او نزدیک می شوند و هرکدام برای شروع صحبت به دیگری تعارف می کنند. پسر گرم شنیدن موسیقی است و متوجه حضور آنها نمی شود. سرانجام فائزه شروع به صحبت می کند.

فائزه ببین آقا پسر! یا دست از سر دوست ما برمی داری، یا هرچی دیدی از چشم خودت دیدی؟ فهمیدی؟

پسر هنوز متوجه حضور دخترها نشده است.

الهام اصلاً نفهمید چی می گی.

فاطمه بدجوری توی عالم خودشه.

فائزه صبر کنین، می دونم چیکار باید بکنم.

ترقه ای از جیبش بیرون آورده و کنار پای پسر به زمین می اندازد. ترقه منفجر شده و باعث می شود پسر به خودش بیاید. پسر که تازه متوجه حضور بچه ها شده، خودش را جمع و جور می کند. هدفون را از

گوشش برداشته و دخترها را نگاه می‌کند.

پسر ببخشین خانم‌ها. اصلاً متوجه حضورتون نشدم. خیلی عذر می‌خوام.

الهام خواهش می‌کنیم.

فائزه می‌شه بگین شما این‌جا چیکار می‌کنین؟

پسر راستش کار خاصی نمی‌کنم. اومده بودم واسه تفریح. شما چطور؟

فائزه به شما ربطی داره؟

پسر نه ربطی نداره. چون شما پرسیدین، گفتم شاید بد نباشه من هم بپرسم. به هر حال اگه

ناراحت‌تون کردم خیلی معذرت می‌خوام.

الهام نه ناراحت نشدیم.

پسر ولی این دوست‌تون [اشاره به فائزه] انگار یه کم دلخور شدن.

الهام نه. ایشون کلاً یه کم ناراحت هستن!

فائزه [به الهام چشم‌غره می‌رود]. بسه دیگه. انگار تو یادت رفته ما واسه چی اینجائیم؟

پسر می‌تونم کمک‌تون کنم؟

فائزه نه خیر.

پسر پس اگه اجازه بدین من مرخص بشم.

فائزه کجا؟ مگه اینجا باهاش قرار ندارین؟

پسر ببخشین!؟

فاطمه بهتره خودتون رو به اون راه زنین آقای محترم.

پسر متوجه نمی‌شم. از چی صحبت می‌کنین؟

فائزه از چی نه. بگو از کی؟

پسر خب از کی؟

الهام یعنی شما نمی‌شناسینش؟

پسر باید بشناسم؟

فاطمه حتمن می‌شناسینش.

پسر خب اون کیه؟

فائزه همون که هرروز با دوتا لقمه میاد اینجا.

پسر لقمه؟

الهام همون ساندویچ دیگه.

پسر آهان.

فاطمه یکی مال خودش یکی مال شما.

پسر پس شما هم می شناسینش؟

الهام اون هم کلاس ماست.

پسر راستی؟ چه جالب!

فاطمه تازه جالب تر از اون اینه که اون درست بغل دست من می شینه. البته توی کلاس.

پسر چه خوب.

الهام و بغل دست من.

پسر توی کلاس درسته؟

الهام بله. ولی اون تا حالا به من لقمه ای نداده!

پسر لقمه؟

الهام همون ساندویچ دیگه.

پسر عجب! [به فاطمه] شما چی؟

فاطمه اون تا حالا به من هم لقمه ای نداده!

پسر عجب! خیلی متأسفم.

فائزه می دونی دلیلش چیه؟

پسر راستش نه.

فائزه چون اون همیشه لقمه هاش رو میاره برای شما.

پسر واقعاً؟!

فائزه واقعاً خجالت داره!

پسر چی؟

فائزه شما کاری باهاش کردین که نه تنها دوستانش رو رها کرده، بلکه درس و مدرسه اش رو هم گذاشته کنار.

پسر نه!

فاطمه خودتون رو به اون راه نزنین آقا. یعنی شما خبر ندارین که اون مدتیہ مدرسه نمی‌یاد؟

پسر مدرسه نمی‌یاد؟ ولی اون بهم گفت درسش تموم شده و الآن هم داره واسه کنکور می‌خونه.

فائزه کنکور کدومه؟ اون امتحان‌های میان ترمش رو هم نداده!

فاطمه همه‌ی معلم‌ها هم از دستش شاکی هستن. اینطوری پیش بره حتمن اخراج می‌شه.

الهام می‌دونین اخراج بشه یعنی چی؟ بدبخت می‌شه.

فائزه اون وقت باعث و بانی این بدبختی کیه؟

پسر کیه؟

فاطمه معلومه. شمایی آقا پسر!

پسر من؟

فائزه بله. پس کی؟ شما که با این سرولباس غلط‌انداز و با اون سروزبون چرب و نرم‌تون فرییش دادین و دنبال خودتون کشوندینش.

پسر ولی من تقصیری ندارم.

فاطمه پس کی مقصره؟ لابد ما آره؟

پسر اون خودش خواست. خودش اومد دنبال من. در مورد درس و مدرسه‌اش هم بهم دروغ گفت. باور کنین.

فائزه چطوری باید حرفت رو باور کنیم؟

پسر بیاین ببینین. [موبایلش را به آن‌ها نشان می‌دهد.] من هنوز اس‌ام‌اس‌هایی که برام فرستاده رو پاک نکردم. ببینین، اون خودش اصرار داشت که باهام دوست بشه. می‌گفت من تنهام. کسی رو ندارم که باهاش حرف بزنم... ایناها بخونین خودتون متوجه می‌شین که من راست می‌گم.

/بچه‌ها موبایل پسر را می‌گیرند و دست به دست می‌گردانند و آن‌چه می‌خوانند را باور نمی‌کنند./

فائزه خیلی عجیبه! اصلاً باورم نمی‌شه که اون همچین کاری کرده باشه.

الهام اصلاً بهش نمی‌اومد.

فاطمه چه اشتباهی کردیم.

پسر حالا دیدین من مقصر نبودم.

فائزه البته شما هم بی‌تقصیر نیستی‌ها.

الهام ولی درست نبود ما هم اینطوری با این آقای محترم برخورد کنیم. من از طرف دوستانم از شما معذرت می‌خوام.

پسر خواهش می‌کنم. حالا اگه اجازه بدین من مرخص بشم.

فائزه برای همیشه دیگه درسته؟

پسر بله البته. منتهی به شرطی که ایشون هم دست از سر من برداره. وگرنه...

فاطمه شما بفرمایین. ما با ایشون صحبت می‌کنیم.

پسر پس با اجازه‌تون...

/پسر خارج می‌شود. بچه‌ها مات و مبہوت رفتنش را نگاه می‌کنند./

الهام [به فائزه] بفرمایین. اینم از راه حل شما.

فائزه البته این که نمایش بود. از کجا معلوم اون پسر واقعا همچین آدمی باشه؟ یا مروارید واقعاً خودش اینطور خواسته باشه؟

فاطمه حالا اگه واقعیت داشته باشه چی؟ اگه مروارید خودش باعث این ارتباط شده باشه، ما باید چیکار کنیم؟

زکیه [درحالی که از نقش خارج شده به صحنه برمی‌گردد]. یه مثلی هست که می‌گه خود کرده را تدبیر نیست. وقتی اون خودش اینطور می‌خواد. به ما چه؟

فاطمه یعنی چی؟ منظورت اینه که اون رو توی این شرایط رها کنیم و بریم؟

الهام اگه اون واقعا خودش نخواه، چه کاری از ما برمیاد؟

فاطمه شاید اون نمی‌دونه سرانجام چنین رابطه‌ای به کجا می‌کشه.

الهام مگه تو می‌دونی؟

فاطمه من کلی در این باره تحقیق کردم.

فائزه واقعاً؟

زکیه از کجا؟

الهام چطوری؟

فاطمه پرونده‌ی دخترای فراری، پره از اتفاقاتی که معمولاً با چنین رابطه‌هایی شروع می‌شه.

فائزه درسته. منم توی بعضی از روزنامه‌ها خوندم.

فاطمه من حتی با چندتا از دخترهایی که با چنین رابطه‌هایی شروع کردن و شکست خوردن و یا به ته

خط رسیدن صحبت کردم. توی صحبت‌های اون‌ها نکات عبرت‌آموزیه که خیلی به درد دخترهایی مثل مروارید می‌خوره.

زکیه چطور می‌شه این صحبت‌ها به گوش اون رسوند؟

فاطمه همه‌اش اینجاست. توی این دوربین.

فائزه پس راه حلی که می‌گفتی همین بود؟

فاطمه درسته. می‌تونیم اون رو تبدیل به یه سی دی کنیم و بهش بدیم ببینه.

الهام می‌شه اول خودمون ببینیم.

فاطمه البته. [رو به تماشاگران] شما هم همراه ما نگاه کنید و بعد خودتون درموردش قضاوت کنید.

فاطمه دوربین را روشن می‌کند. روی پرده تصاویری از دخترانی نشان داده می‌شود که هر کدام در جملاتی کوتاه، از تجارب تلخ خود و شکست‌هایشان در ارتباط ناسالم با جنس مخالف می‌گویند. در پایان تصاویر این آیه بر پرده نقش می‌بندد:

وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ
وَيَحْفَظْنَ أَرْوَاجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا...
و به زنان با ایمان بگو: «دیدگان خود را از هر نامحرمی/ فرو بندند
و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند
مگر آنچه که [طبعاً] از آن پیداست...
- آیه ۳۱ سوره نور -/

حسین فدایی حسین

بهار ۱۳۹۳